

انسجام اصول فلسفی معادشناختی ملاصدرا

مرتضی حسین زاده^۱

سحر کاوندی^۲

محسن جاهد^۳

انسان‌شناختی و عدم رعایت تقدم و تأخر در چپ‌نش
اصول نیز می‌تواند از کاستیهای مسیر اثباتی این نظریه
مهم فلسفی، از سوی ملاصدرا بشمار آید.

کلید واژگان: انسجام، اصول معادشناختی، نتایج
اصول، معاد جسمانی، ملاصدرا.

مقدمه

مسئله معاد جسمانی یکی از مهمترین مسائل فلسفی
در بین فیلسوفان مسلمان است؛ ابن سینا با استفاده
از اصول فلسفی خود، معاد روحانی را اثبات کرده و
معاد جسمانی را بدلیل انگیزه‌های دینی و تصریح
شریعت پذیرفته است، شیخ اشراق بکمک مبانی
فلسفیش، به معاد مثالی قائل شده و ملاصدرا با توجه
به مبانی هستی‌شناختی و انسان‌شناختی، به اثبات
معاد جسمانی پرداخته و بر این باور است که معاد
جسمانی اثبات شده، مطابق با شریعت بوده و همان
معاد جسمانی قرآنی است.

برای تبیین معاد جسمانی بر اساس اصول فلسفی

چکیده

اثبات معاد جسمانی بعنوان یکی از مسائل فلسفی،
همواره در بین فیلسوفان اسلامی مورد توجه بوده است.
ملاصدرا در نظام فلسفی خود با بکار گرفتن اصول
معادشناختی، به اثبات جسمانیت معاد و نیز تبیین
حالات بعد از معاد پرداخته است. کشف انسجام بین
اصول معادشناختی و همچنین انسجام بین نتایج آنها،
به تبیین بهتر نظریه معاد جسمانی ملاصدرا می‌انجامد.
این پژوهش، با تمرکز بر اصول معادشناختی و استخراج
مبانی آنها، به بررسی انسجام درونی و بیرونی این اصول
و نتایج آنها پرداخته و اثبات میکند که اصول
معادشناختی با یکدیگر و نیز برخی از نتایج نسبت به
هم، انسجامی قوی (رابطه ایجادی) دارند، گرچه برخی
دیگر از نتایج نسبت به یکدیگر دارای انسجامی
ضعیفند. همچنین برخی از مبانی که در مسیر اثبات
معاد جسمانی نقشی بنیادین دارند - مانند اتحاد عاقل و
معقول، جسمانیة الحدوث و روحانیة البقا بودن نفس و
بساطت وجود - بصراحت جزو اصول اثباتی معاد ذکر
نشده‌اند. عدم تفکیک اصول هستی‌شناختی و

* مقاله برگرفته از رساله دکتری است. تاریخ دریافت: ۹۷/۱۱/۱۰ تاریخ تأیید: ۹۸/۲/۲۰

۱. دانش‌آموخته دکتری فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه زنجان (نویسنده مسئول)؛ mhoseinzadeh@znu.ac.ir

۲. دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه زنجان؛ drskavandi@znu.ac.ir

۳. ادانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه زنجان؛ jahed.mohsen@znu.ac.ir

صدرایی، پژوهشهایی انجام گرفته و اشکالات وارد بر این اصول و نتایج آنها طرح و پاسخ داده شده است (پویان، ۱۳۸۸؛ دهقانی محمودآبادی، ۱۳۸۹؛ کرمانی، ۱۳۹۰؛ پیرمرادی، ۱۳۸۳)، همچنین پژوهشهایی در مورد سازگاری این نظریه با معاد مورد قبول آیات و روایات (عارفی، ۱۳۹۱)، اما آنچه در این پژوهش درصدد بررسی آنیم، تبیین اصول فلسفی ملاصدرا در اثبات معاد جسمانی، سازگاری آن اصول با یکدیگر و نیز سازگاری نتایج و پیامدهای آن اصول با هم است. برای نشان دادن درستی یک نظریه، انسجام اجزای آن نظریه و اصول تأیید کننده آن با یکدیگر (انسجام درونی)، انسجام نتایج آن با یکدیگر (انسجام بیرونی)، و انسجام اصول با نتایج (انسجام اجزای درونی با بیرونی) ضروری و مهم است و باید با لحاظ موارد فوق به ارزیابی آن پرداخت.

از نظر ملاصدرا اثبات معاد جسمانی نیازمند اصولی فلسفی است. تعداد اصول معادشناختی در آثار ملاصدرا متفاوت است، بطوری که در برخی آثار مانند زاد المسافر دوازده اصل (ملاصدرا، ۱۳۸۱ الف: ۱۸)، در اسفار یازده اصل (همو، ۱۳۸۲ الف: ۲۶۱)، در کتابهای المبدأ والمعاد (همو، ۱۳۸۱ ب: ۶۳۸ / ۲)، الشواهد الربوبية (همو، ۱۳۹۱: ۳۱۱)، تفسیر القرآن (همو، ۱۳۸۹: ۵۸۰) و الحکمة العرشية (همو، ۱۳۸۹ ب: ۱۰۲) هفت اصل و در مفاتیح الغیب (همو، ۱۳۸۶: ۹۶۱ / ۲) شش اصل، برای اثبات معاد جسمانی ذکر شده است.

با کنار هم قرار دادن این اصول و حذف موارد تکراری، پانزده اصل مستقل باقی میماند. از این اصول پانزده گانه، برخی اصول هستی شناختی و برخی دیگر انسان شناختیند. اصول پانزده گانه معادشناختی عبارتند از: «اصالت وجود و اعتباریت ماهیت»،

«تشخص وجود»، «تشکیک در وجود»، «حرکت جوهری»، «صورت، عامل شیئیت مرکب»، «ثبات وحدت شخصی موجود در همه اطوار و مراتب آن»، «نفس انسان، عامل تشخص و هویت بدن»، «تجرد قوه خیال»، «قیام صدوری صور خیالی به نفس»، «ماهیت ابصار، ایجاد صورتهای مجرد مشابه صورتهای خارجی توسط نفس»، «ایجاد صور مقداری بدون مشارکت ماده»، «منشأ آثار خارجی بودن تصورات، خلقیات و ملکات نفسانی»، «فقر ذاتی، منشأ تعلق نفس به بدن»، «توانایی انسان در سیر عوالم سه گانه طبیعی، مثالی و عقلی» و «استکمال نفس با مرگ».

معنای انسجام

پیش از بیان وجود یا نبود انسجام بین اصول و نتایج آنها، تبیین معنای انسجام ضروری است. واژه انسجام در نظریه انسجام گروی^۱ دارای چهار معنا است: استلزام منطقی، سازگاری، تبیین و مغلوب کنندگی یا خنثی سازی (کشفی، ۱۳۸۳: ۱۳۳). استلزام منطقی به این معناست که گزاره‌یی از گزاره‌های دیگر نتیجه گرفته شود (شمس، ۱۳۹۲: ۱۱۴). سازگاری، یعنی باور به p با مجموعه‌یی از باورها که با هیچیک از آنها تناقض ندارد، منسجم است. تبیین، یعنی باور به p آنگاه با مجموعه‌یی از باورها انسجام دارد که بتنهایی یا به همراه یک یا چند باور، یک یا چند باور دیگر را به بهترین صورت تبیین کند. در نهایت، مغلوب کنندگی یا خنثی سازی بدین معناست که گزاره p با مجموعه پذیرشهای پیشین فاعل شناسای s، آنگاه در انسجام است که p بتواند گزاره‌های رقیب را مغلوب کند یا خنثی سازد (کشفی، ۱۳۸۵: ۷۶).

با توجه به این چهار معنا، میتوان انسجام را در دو

معنای ضعیف و قوی بکار برد. انسجام قوی بمعنای وابستگی اصلی به اصل دیگر در مقام تصور یا تصدیق است که لازمه‌اش نبود تناقض بین آنهاست، اما انسجام ضعیف صرفاً بمعنای عدم تناقض بین اصول و همچنین میان نتایج اصول است. بدیهی است با بودن انسجام قوی، انسجام ضعیف هم برقرار خواهد بود.

در بین چهار معنای انسجام، معنای مورد نظر ما انسجام بمعنای اول و دوم است؛ معنای اول انسجام حداکثری یا انسجام قوی است و معنای دوم، انسجام حداقلی یا ضعیف. غیر از این نوع انسجام، نگارندگان به معنای دیگری از انسجام نیز دست یافته‌اند که مورد توجه ملاصدرا بوده، اما بشکلی منقح طرح نشده است. این معنا از انسجام که در این پژوهش با عنوان انسجام «برهان و کشف» طرح شده است، بمعنای سازگاری معارف حصولی با معارف حضوری و نیز معارف حضوری با معارف حصولی است. عبارت دیگر، حقیقت برهان و کشف امری واحد است: مواجهه با معلوم یا حضور در محضر معلوم. این مواجهه یا حضور بعنوان نتیجه کار میتواند محصول برهان بوده یا محصول تزکیه نفس باشد که ملاصدرا آن را معدّ کشف میدانند، به این معنا که هم برهان و هم تزکیه نفس، وجود عالم را - خواه بشکل اعدادی یا علی - ارتقاء داده و وی را در محضر معلوم مینشانند و همینجاست که معلوم برای عالم حاضر شده و اتحاد عالم و معلوم محقق میگردد (حسین‌زاده و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۷۰). بنابراین، بر اساس مبانی صدرایی، غیر از معنای معرفتشناختی انسجام، این معنا در سطح هستی‌شناختی نیز مورد توجه قرار میگیرد.

برای نشان دادن انسجام بین اصول، لازم است

مبانی اثبات هر یک از اصول مورد بررسی قرار گیرد. استخراج مبانی اصول معادشناختی دو نتیجه در پی خواهد داشت: الف) اثبات وجود انسجام یا عدم انسجام بین اصول و نتایج، ب) تعیین نوع انسجام بین اصول و نتایج (انسجام قوی یا انسجام ضعیف).

مبانی اصول معادشناختی

اثبات معاد جسمانی از نظر ملاصدرا متوقف بر چند اصل فلسفی است. مجموع اصول معادشناختی ملاصدرا در آثار مختلف وی را میتوان پانزده اصل دانست. هر یک از این اصول خود مبتنی بر مسائل دیگری هستند که برخی از آن مسائل، خود جزو اصول اثبات معاد جسمانی قرار گرفته‌اند.

۱- اصالت وجود

اصل اول اثبات معاد جسمانی، اصالت وجود و اعتباریت ماهیت است. ملاصدرا اصالت وجود را در دو گام اثبات کرده است. در گام اول بکمک امتناع اجتماع نقیضان، «واقعیتی هست» به اثبات میرسد^۲ و در گام دوم، با مراجعه به وجدان، واقعیت را امری جز وجود نمیدانند و در تبیین وجدانی و بدیهی بودن آن میگویند: اگر وجود اصیل نباشد، هیچ امر محقق نخواهیم داشت، زیرا ماهیت بخودی خود معدوم است و اگر وجود نیز اینگونه باشد، دو مفهوم عدمی به هم منضم خواهند شد که این امر ممتنع است و در نتیجه نمیتوان موجودی را تصور کرد (ملاصدرا، ۱۳۸۹ه: ۳۴۶).

علامه طباطبایی در اصول فلسفه و روش رئالیسم (۱۳۸۹: ۳/۲۴) تقریری دارد که با پذیرش واقعیت، به اثبات اصالت وجود میپردازد. از نظر وی تنها اصلی که صلاحیت دارد نقطه شروع فلسفه قرار گیرد و مبدأ

همه اصول و مقدمه همه استدلالات باشد، اصل «واقعی هست» میباشد. بنابراین اصل «واقعی هست»، اصلی بدیهی است که اثبات اصالت وجود بواسطه آن انجام میپذیرد.

۲- تشخیص وجود

تشخیص بمعنای صدق ناپذیر بودن یک شیء بر افراد مختلف است. بعبارت دیگر، تشخیص یک چیز بمعنای آنست که نفس تصور آن شیء، شریک بودن آن را با غیر خود ممتنع میکند (ملاصدرا، ۱۳۸۰: ۸). ملاصدرا با تکیه بر اصالت وجود، تشخیص را به وجود میداند (همو، ۱۳۸۹ الف: ۱۰۱)، نه عوارض مشخصه یا ماده. از همینرو، این اصل متفرع بر اصالت وجود و اعتباریت ماهیت است و معتقد به اصالت وجود، لزوماً این اصل را خواهد پذیرفت.

۳- تشکیک در وجود

همانگونه که تحقق واقعیت بدیهی است، کثرت در بین واقعیتهای نیز امری بدیهی است. وجود اصیل، از طرفی بسیط است و از طرفی کثیر (همو، ۱۳۸۳ الف: ۷۵). کثرت تباینی در وجود قابل فرض نیست، چراکه وجود با توجه به بساطت، نمیتواند مرکب و دارای اجزاء باشد، مگر آنکه در عین وحدت، کثیر در نظر گرفته شود (همو، ۱۳۸۱ الف: ۱۸)، به این معنا که امر واحدی دارای مراتب شدید و ضعیف باشد. بنابراین اصل تشکیک در وجود متکی بر مبانی زیر است: اصالت وجود، کثرت در وجود، وحدت در وجود و بساطت وجودی.

۴- حرکت جوهری

موجود به دو قسم ثابت و متحرک (سیال) تقسیم

میشود (همو، ۱۳۹۱: ۱۱۹؛ همو، ۱۳۸۳: ۲۹؛ طباطبایی، ۱۳۶۳: ۲۰۰). موجود متحرک از حیثی دارای فعلیت و از حیث دیگر حامل قوهیی نسبت به امری دیگر است. با لحاظ مقام اثبات، موجود به ثابت و سیال تقسیم میشود که در پی آن، اثبات حرکت جوهری متوقف بر تقسیم وجود به ثابت و سیال خواهد بود، اما در مقام ثبوت، تحقق موجود متحرک و سیال، پس از وقوع و تحقق حرکت جوهری خواهد بود. بعد از تقسیم موجود به دو قسم، میتوان گفت: آنچه حرکت در آن جاری است، وجود است (ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۱۱۱). بعبارت دیگر، حرکت بر وجود عارض نشده بلکه نحوه وجود یک موجود، متحرک بودن آن است که این وابسته به اصالت وجود است، و چون حرکت نحوه وجود است و یک وجود از نقص به کمال پیش خواهد رفت، باید مراتب داشتن وجود اثبات شود^۳ و این متوقف بر اثبات تشکیک وجود خواهد بود. در نتیجه، وجود اصیل سیال و دارای قوه دستیابی به فعلیتهای، میتواند در مراتب ضعیف و شدید وجودی سیر کند. البته همه موجودات استعداد سیر در همه مراتب وجود را ندارند. در نتیجه، تقسیم وجود به ثابت و متحرک، اصالت وجود و تشکیک در وجود، مبانی اثبات حرکت جوهری هستند.

۵- صورت، عامل شیئیت مرکب

با پذیرش اصالت وجود و حرکت جوهری، از هر وجود غیر ثابتی - وجود متصل و سیال - صورتهای مختلفی قابل انتزاع است. حقیقت این وجود غیر ثابت، همان فعلیت و تحصیل نهایی، یا همان صورت انتزاع شده اخیر است. از نظر ملاصدرا، صورت فعلیت بخش ماهیت و ناظر به جنبه وجودی ماهیت است. صورت، تعیین و تحصیل بخش موجودات عینی

است (همو، ۱۳۸۲: ۳۲)^۴ و صورتها وجود خاص شیء مادی هستند (همو، ۱۳۸۱: ج: ۲۹۵)^۵. از همین روی، بدون فرض اصالت وجود، نمیتوان به این اصل دست یافت.

عده‌یی این اصل را از فروعات اصل حرکت جوهری دانسته‌اند (اردبیلی، ۱۳۹۲: ۵۲۶)، چراکه بر اساس حرکت جوهری، موجود طبیعی صورتهای مختلف را بصورت لبس بعد از لبس میپذیرد و چون این حرکت و در پی آن تکامل، در وجود واحد تحقق می‌یابد، در نتیجه حقیقت هر موجود طبیعی به صورت آن خواهد بود. بنابراین، اصالت وجود و حرکت جوهری از مبانی اثبات این اصل به شمار خواهد رفت.

۶- ثبات وحدت شخصی موجود در همه اطوار و مراتب مختلف

با توجه به این اصل، وحدت در موجودات مختلف، دارای مراتب مختلف بوده و وحدت هر موجودی متناسب با رتبه وجودی آن است (ملاصدرا، ۱۳۸۲ الف: ۲۶۵). بر این اساس، لازم است وجود مشکک باشد تا بتوان در مراتب مختلف، موجودات را دارای وحدت شخصیه مختلف دانست. همچنین بدلیل اینکه وحدت شخصی هر موجود، آن را غیر قابل تکثر میکند (همو، ۱۳۸۱: ج: ۱۶۶؛ همو، ۱۳۸۲: ب: ۱ / ۵۱۹)، لذا اصل تشخص نیز در قوام این اصل دخیل خواهد بود. بعبارت دیگر، هر وجود اصیل مشکک دارای تشخص، وحدت شخصی خاص به خود داشته و این وحدت شخصی خاص، به جهت تشخص وجودی آن موجود است.

۷- نفس انسان، عامل تشخص و هویت بدن
این اصل نتیجه اصل «شیئیت شیء به صورت آن است»

میباشد و از تطبیق آن اصل هستی‌شناختی بر وجود انسان، این اصل انسان‌شناختی نتیجه گرفته میشود (همو، ۱۳۸۲ الف: ۲۶۶). در نتیجه، همانگونه که آن اصل با توجه به اصالت وجود و حرکت جوهری بدست آمده بود، این اصل نیز وابسته به آن اصول خواهد بود.

۸- تجرد قوه خیال

نفس با حرکت جوهری خود به تجرد میرسد (همو، ۱۳۸۷: ۵۹). برای اثبات حرکت جوهری نفس، باید مراتبی برای نفس لحاظ شود تا نفس بتواند در آن مراتب سیر و حرکت کرده (تشکیک در وجود) و کمالات مراتب بالاتر را بدست آورد؛ پیشتر این نیز بیان شد که اصل تشکیک و حرکت جوهری خود مبتنی بر اصالت وجودند (همو، ۱۳۸۳ الف: ۷۵؛ همو، ۱۳۸۳: ب: ۱۱۱).

از دیگر مبادی این اصل، قاعده «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء بودن نفس» است. بر اساس این قاعده، نفس در مرتبه خیالی، مجرد بوده و صورتهای خیالی نیز تجرد دارند (همو، ۱۳۹۱: ۱۱۹)، اما نفس بنا بر قاعده «روحانیة الحدوث و البقاء بودن»، تنها در مرتبه عقلی مجرد بوده و در مرتبه خیالی مادی است (همو، ۱۳۸۳: د: ۴۰۳).

مبدأ دیگر این اصل، اتحاد عاقل و معقول است که در اثبات این اصل نقشی محوری دارد. تجرد قوه خیال ذیل همین مسئله، بکمک تجرد صورتهای خیالی اثبات شده است (همو، ۱۳۸۳: ب: ۴۸۳). با اتحاد عاقل و معقول و بصورت کلی، اتحاد مدرک با مدرک، صورتهای خیالی نیز مجرد خواهند بود و چون مدرک این صورتهای متحد با آنها است، پس قوه خیال نیز بعنوان مدرک صور، تجرد خیالی خواهد داشت. بنابراین، تجرد قوه خیال مبتنی بر تجرد علم و

اتحاد عاقل و معقول است. این در حالی است که ملاصدرا به این مسئله در بین اصول معادشناختی اشاره نکرده و آن را جزو اصول قرار نداده است.

۹- قیام صدوری صور خیالی به نفس

قیام صدوری صور خیالی به نفس، مبتنی بر تجرد قوه خیال است و از فروعات آن محسوب می‌شود (همو، ۱۳۸۲ب: ۲۶۸؛ همو، ۱۳۹۱: ۳۱۲). این اصل با نظر به تجرد قوه خیال و صورتهای ادراکی خیالی و نیز اتحاد آن صورتهای با نفس و خلاقیت و فاعلیت نفس نسبت به ایجاد صورتهای، به صدور صورتهای ادراکی خیالی از نفس حکم می‌کند (همو، ۱۳۸۹د: ۵۸۸). بنابراین این اصل مبتنی بر همان مبانی اصل تجرد قوه خیال و همچنین اتحاد عاقل و معقول و خلاقیت نفس است.

۱۰- ماهیت ابصار، اختراع صورتهای مجرد مشابه با صورتهای خارجی توسط نفس

این اصل نیز یکی از فروعات تجرد قوه خیال بوده و بر مبانی آن اصل و نیز بر مسئله اتحاد عاقل و معقول و خلاقیت نفس مبتنی است (همو، ۱۳۸۶: ۲/۱۰۹۳). چون هر معلولی نزد علت خود حضور دارد و شأنی از شئون آن محسوب می‌شود، مشاهده بمعنای حضور صورتهای خیالی نزد نفس خواهد بود که آن صورتهای از خود نفس صادر شده‌اند (همو، ۱۳۸۲الف: ۲۶۸). طبق این اصل، مشاهده دیدن با چشم و تاییدن صورتی از موجود مادی خارجی در چشم نیست، بلکه آن موجود مادی معدّ برای حصول صورت مجرد و ایجاد آن توسط نفس است (همو، ۱۳۸۳د: ۲۱۳).

۱۱- ایجاد صور مقداری بدون مشارکت ماده

صورتهای مقداری و اشکال ادراکی جرم، همانگونه که

توسط فاعل با مشارکت ماده ایجاد میشوند، بدون مشارکت ماده هم قابل ایجادند. وجود افلاک از همین سنخ است که به مجرد تصور مبادی عقلی و بدون ماده، توسط آنها ایجاد می‌شود (همو، ۱۳۸۲الف: ۲۷۰). صورتهای خیالی بی‌که از قوه مصوّر نفس صادر میشوند و مجرد از ماده‌اند، از همین نوع هستند و نفس در مرتبه تجرد خیالی، خالق آن صور است (همان: ۲۲۵). صورتهای مقداری و اشکال دارای جرم برای تحقق، به دو جهت فاعلی و قابلی نیازمندند، اما صورتهای خیالی بصرف وجود جهت فاعلی، تحقق پیدا می‌کنند (همو، ۱۳۸۹ج: ۳۸۴).

این اصل از فروعات دیگر تجرد قوه خیال و از نتایج اصل «قیام صدوری صورتهای به نفس» است. در اصل نهم، با تکیه بر تجرد قوه خیال و صور ادراکی آن، قیام صدوری صور خیالی به نفس، نتیجه گرفته شد. بر همین اساس، نفس با قدرت فاعلیت و خالقیت خود، توانایی ایجاد صورتهای مقداری بدون مشارکت ماده را دارد (همو، ۱۳۸۶: ۲/۱۰۹۳). در نتیجه، مبانی این اصل عبارتند از تجرد قوه خیال و قیام صدوری صور خیالی به نفس.

۱۲- منشأ آثار خارجی بودن تصورات، خُلقیات و ملکات نفسانی

بنا بر این اصل، تصورات، خُلقیات و ملکات نفسانی انسان دارای آثار خارجی هستند. آثار خاص داشتن تصورات، خُلقیات و ملکات به این جهت است که آنها از مقوله علمند (همان: ۱/ ۱۷۷؛ همو، ۱۳۸۳ب: ۳۰۵) و علم با وجود مساوق بوده و هر وجودی منشأ آثار خارجی است. پس تصورات، خُلقیات و ملکات دارای آثار خارجی خواهند بود.

حال و ملکه از اقسام کیف نفسانیند؛ اگر راسخ در

نفس نباشد، حال، و اگر رسوخ در نفس داشته باشد، ملکه خوانده میشود (همو، ۱۳۸۳ج: ۱۹۵). رسوخ ملکات در نفس بمعنای تبدیل شدن آن به صورتهای جوهری است که میتواند منشأ اثر باشد (همو، ۱۳۹۱: ۳۸۶؛ همو، ۱۳۸۹ج: ۳۳۸). با توجه به اصالت وجود و اعتباریت ماهیت، حال و ملکه نحوه‌ی وجودی برای نفس بوده و حصول ملکه برای نفس بمعنای حصول صورت ادراکی برای آن است که این خود موجب شدت وجودی نفس شده و با آن اتحاد دارد.

با توجه به این اصل، هر فعل و قولی دارای اثر خاصی در نفس بوده و تکرار آن موجب رسوخ در نفس و تبدیل آنها به ملکه میشود. تفاوت بین حالت و ملکه در شدت و ضعف وجودی است. شدت وجودی در حالت ایجاد شده در نفس موجب حصول صورت و مبدأ جوهری در نفس میشود (همو، ۱۳۸۲الف: ۴۰۴). از همین روی، این اصل مبتنی بر مبانی ذیل است: مساوقت علم و وجود، آثار خاص داشتن علم و صورت ادراکی، اتحاد عاقل و معقول.

۱۳- فقر ذاتی، منشأ تعلق نفس به بدن

از نظر ملاصدرا نفوس دو قسمند: نفوسی که به بدنهای مادی دارای استعداد تعلق دارند و از عوارض مادی آن ابدان منفعل و متأثر میشوند، و نفوسی که به بدنهای مادی تعلق ندارند بلکه بدن از نفس نشئت گرفته و این بدن بدون وجود ماده و صرفاً با جهت فاعلی ایجاد شده است (همو، ۱۳۸۹د: ۵۹۳). در هر دو صورت، جهت امکانی و نقص ذاتی در نفوس وجود دارد، چه امکان استعدادی در نفوس متعلق به بدن عنصری، و چه امکان غیر استعدادی در نفوس متعلق به بدن غیر مادی (همو، ۱۳۹۱: ۳۱۵). اگر این

نقص ذاتی و وجودی برطرف گشته و نفس به مرتبه عقل صرف برسد، نیازی به بدن نخواهد داشت (همو، ۱۳۸۹د: ۵۹۳).

بدن اخروی توسط نفس و بکمک تجرد قوه خیال (همانجا؛ همو ۱۳۸۱ب: ۱/ ۶۵۴)، با انجام اعمال و کسب اخلاقیات و ملکات نفسانی شکل میگیرد (همان: ۲/ ۵۷۴؛ همو، ۱۳۸۶: ۲/ ۹۸۶). این صورتهای مجرد که با نفس اتحاد وجودی داشته و حقیقت انسان را شکل میدهند، اگر ملکاتی فاضله باشند، بدنی زیبا و اگر ملکاتی رذیله باشند، بدنی زشت را ایجاد خواهند کرد.

طبق این اصل، سبب حرکت و تجدد، نقص وجودی است. بر این اساس، هر امر حادثی برای حرکت و تجدد نیاز به ماده جسمانی نخواهد داشت. برخی موجودات دارای امکان استعدادی و ماده جسمانیند و برخی دیگر، فاقد آن؛ امکان (چه استعدادی و چه ذاتی) حکایت از نقص وجودی امر حادث داشته و لذا به جهت فاعلی نیازمند است. از همین روی، این اصل مبتنی بر مبانی زیر است: امکان ذاتی و استعدادی و فقر ذاتی موجودات ممکن، عدم لزوم ماده جسمانی در موجودات حادث و متجدد، نیاز برخی موجودات به جهات قابل و فاعلی و نیاز برخی دیگر صرفاً به جهت فاعلی.

۱۴- توانایی انسان به سیر در عوالم سه‌گانه طبیعی، مثالی و عقلی

این اصل بر آمده از اصل تشکیک در وجود است که طبق آن، وجود دارای مراتب شدید و ضعیف و نشئه‌های سه‌گانه مادی، مثالی و عقلی است. متناظر با مراتب سه‌گانه وجود و بر اساس مراتب سه‌گانه ادراک (حس، تخیل و عقل)، نفس انسان نیز دارای سه مرتبه

خواهد بود (همو، ۱۳۹۱: ۳۹۵؛ همو ۱۳۸۱: ۲/ ۷۲۳) که با حرکت جوهری از نشئه ابتدایی، یعنی عالم طبیعت، خارج شده و به نشئه دیگر که عالم مثال است، وارد میشود (همو، ۱۳۸۲ الف: ۲۷۲). ارتقای وجودی انسان از یک عالم به عالمی دیگر بسبب ارتقای مدرکات و اتحاد ادراکات انسان با نفس او است، لذا این اصل مبتنی بر چهار اصل است: تشکیک وجود، حرکت جوهری، مجرد قوه خیال و مسئله اتحاد عاقل و معقول.

۱۵- استکمال نفس با مرگ

از نظر ملاصدرا علت عروض مرگ طبیعی، استکمال نفس و در نتیجه استقلال وجودی آن است که از این عالم به عالم دیگر حرکت میکند. در این حرکت، بجهت شدت و استقلال وجودی، بینا از این بدن دنیوی شده و تعلق خود را نسبت به این بدن از دست میدهد (همو، ۱۳۸۷: ۱۰۰) و با بدنی که برآمده از اخلاقیات و هیئتهای نفسانی است، وارد عالم دیگر میشود. با این تبیین از مرگ، آنچه انسان بدست می‌آورد، حیاتی دیگر است نه مرگ (همو، ۱۳۹۱: ۳۳۴)؛ بعبارت دیگر، مرگ بصورت عرضی به انسان نسبت داده میشود و در حقیقت انسان با مرگ، حیات بالاتری بدست می‌آورد.

بنابراین، اولین مبنای هستی‌شناسانه این اصل، تشکیک در وجود و بتبع آن، مراتب وجودی عوالم و مراتب مختلف انسان است. این اصل از وجود عوالم مختلف وجودی و مراتب وجودی انسان و توانایی حرکت جوهری انسان در بین مراتب نتیجه میشود. در مسیر حرکت جوهری و انتقال از عالم ماده به مثال، با استکمال نفس، تعلق نفس به بدن دنیوی از بین رفته و نفس با بدنی دیگر به حیاتی بالاتر ادامه میدهد.

در نتیجه، مبانی این اصل عبارتند از: اصل تشکیک در وجود، اصل حرکت جوهری، اصل مراتب وجودی عوالم، مسئله جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء بودن نفس، و اصل هویت انسان به نفس است.

انسجام اصول

اصول معادشناختی متشکل از اصول هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و نفس‌شناختی است. به نظر میرسد اصول معادشناختی نسبت به هم دارای انسجامی قوی هستند، زیرا هر اصل برآمده از اصل دیگر و نتیجه آن است، به این معنا که ملاصدرا در آثار خود در مورد برخی از اصول، اصلی را بعنوان مبنای اصلی دیگر تصریح ذکر کرده است (همو، ۱۳۸۳ الف: ۷۵؛ همو، ۱۳۸۳ ب: ۱۱۱)، گرچه در مورد برخی دیگر از اصول چنین تصریحی وجود ندارد.

با نظر به مبانی هر یک از اصول، میتوان به تأثیر اصول پیشین و نقش آنها در تصور هر اصل پی برد. نقش اصول قبلی در اثبات هر یک از اصول معادشناختی، حاکی از آنست که این اصول نه تنها با یکدیگر انسجام دارند، بلکه رابطه‌ای جادوی نیز دارند. البته این نوع رابطه را میتوان به دو نوع رابطه‌ی بین و غیر بین تقسیم کرد، به این معنا که در بین برخی از اصول رابطه‌ی جادوی بین وجود دارد و در بین برخی دیگر رابطه‌ی جادوی غیر بین.

در این راستا، چنانکه اشاره شد، ابتدا و پیوند اصول معادشناختی با یکدیگر بشرح ذیل است:

– اصالت وجود، مبتنی بر پذیرش اصل واقعیت است.

– اصل تشخیص وجود از فروعات اصالت وجود است.

– اصل تشکیک در وجود نیز مبتنی بر اصالت

فردا
مصدر

وجود است.

میرسد.

– اثبات اصل حرکت جوهری متوقف بر اصالت وجود و تشکیک در وجود است.

– اصل توانایی انسان به سیر در عوالم سه‌گانه مبتنی بر چهار اصل: تشکیک، حرکت جوهری، تجرد قوه خیال و مسئله اتحاد عاقل و معقول است.

– اصل «صورت، عامل شیئیت مرکب» محتاج اصالت وجود و حرکت جوهری است.

– آخرین اصل معادشناختی نیز مبتنی است بر اصل تشکیک در وجود، حرکت جوهری، مراتب وجودی عوالم، مسئله جسمانیة الحدوث و روحانیة البقا بودن نفس، و اصل «نفس انسان، عامل تشخص و هویت بدن».

– اصل ششم نیز مبتنی بر اصالت وجود، تشخص وجود و تشکیک در وجود است.

– اصل هفتم نتیجه تطبیق اصل پنجم بعنوان اصلی هستی‌شناختی، بر وجود انسان است و مبتنی بر همان اصول ابتدایی اصل پنجم.

با بررسی اصول معادشناختی و توجه به مبانی آنها روشن میشود که اصول معادشناختی وابسته به هم بوده و رابطه ایجادی با یکدیگر دارند، بگونه‌یی که بلحاظ معرفتی عدم بکارگیری هر یک از اصول مذکور، سبب عدم استنتاج اصل بعدی و این سلسله در نهایت به عدم استنتاج معاد جسمانی صدرایی منجر خواهد شد. از همین روی، میتوان گفت اصول نسبت به یکدیگر دارای انسجامی قوی هستند.

– اثبات اصل تجرد قوه خیال، غیر از اصول پیشین، به مسئله اتحاد عاقل و معقول نیز وابسته است که ملاصدرا آن را در بین اصول معادشناختی قرار نداده است.

– اصل قیام صدوری صور خیالی که از نتایج اصل تجرد قوه خیال است، بر مبانی همان اصل و همچنین بر مسئله خلاقیت نفس مبتنی است.

با روشن شدن وجود انسجام قوی میان اصول معادشناختی، برای کشف انسجام کامل بین اجزای نظریه ملاصدرا در باب معاد جسمانی، بررسی انسجام بین نتایج اصول معادشناختی هم ضروری است.

– اثبات اصل دهم و یازدهم که از نتایج اصل هشتمند، وابسته به مبانی اصل تجرد قوه خیال و نیز قیام صدوری صور خیالی به نفس هستند.

– اصل «منشأ آثار خارجی بودن تصورات، خلیات و ملکات نفسانی» مبتنی بر مساوقت علم و وجود، آثار خاص داشتن علم و صورت ادراکی، و اتحاد عاقل و معقول است که هیچیک از این مبانی در بین اصول معادشناختی صدرایی بچشم نمیخورد.

– اصل سیزدهم با توجه به امکان ذاتی و استعدادی و فقر ذاتی موجودات ممکن، لازم نبودن ماده جسمانی در موجودات حادث و متجدد، و نیاز داشتن برخی موجودات به جهات قابل و فاعلی و ایجاد برخی دیگر فقط با جهت فاعلی، به اثبات

انسجام نتایج اصول

در بین نتایج اصول معادشناختی ملاصدرا، برخی از آنها نسبت به معاد جسمانی جزو نتایج بعید محسوب میشوند و از این جهت بصورت مستقیم در اثبات معاد تأثیرگذار نیستند. این نتایج، نتایج اصول هستی‌شناختی معاد جسمانیند که هم مبادی سایر اصول معادشناختی قرار میگیرند و هم مقدمات بعید اثبات معاد جسمانی. هر چه از اصول هستی‌شناختی

به اصول انسان‌شناختی و معادشناختی نزدیکتر شویم، نتایج آنها در معاد هم واضحتر میشود.

۱. نتیجه اصالت وجود آنست که نفس و قوای آن و انسان محقق در عالم خارج، ماهیت نبوده بلکه وجود آنها اصیل است. از همین روی، آنچه در عالم آخرت ظهور و بروز خواهد داشت، همین وجود و کمالات حاصل از آن است و اساساً معنای معاد در آموزه‌های دینی نیز همین است.

۲. نتیجه اصل تشخیص و اصالت وجود را میتوان اینگونه بیان کرد: «موضوعِ عود، در عالم آخرت، وجود خاص و مشخص است» (همو، ۱۳۸۲ الف: ۲۶۱).

۳. اصل تشکیک، نفس انسان را حقیقت واحد دارای مراتب مختلف ضعیف و شدید معرفی میکند که در یک مرتبه به مواد و جسمانیات تعلق دارد، در مرتبه دیگر دارای تجرد برزخی است و در مرتبه‌یی دیگر تجرد عقلی دارد. طبق این اصل، نحوه وجود انسان در دنیا با نحوه وجود او در آخرت متفاوت است.

۴. با حرکت جوهری، اصل معاد اثبات میشود. به این معنا که تبیین توانایی نفس جسمانی در سیر خود برای رسیدن به عالم تجرد، بواسطه اصل حرکت جوهری امکانپذیر است (همان: ۲۷۶ و ۳۴۱). بر اساس این اصل، عالم قیامت چیزی جز همین دنیا نیست که شدت وجودی پیدا کرده و به فعلیت رسیده است (همو، ۱۳۸۱ الف: ۲۵۹).

۵. اصل «شیئیت هر شیء مرکبی، به صورت آن است»، بر هر جوهر جسمانی مانند انسان، قابل تطبیق است. این اصل در واقع همان اصل «هویت و تشخیص انسان به نفس است» میباشد که نتیجه تطبیق آن بر وجود انسان است و از اینرو اصل مستقلى بشمار نمیرود. نتیجه این اصل در معاد جسمانی

آنست که شیئیت انسان به صورت اوست، نه به ماده او. انسان از آن جهت که دارای صورت انسانی است و این صورت در آخرت هم محفوظ است و از بین نمیرود، انسان است.

۶. بر اساس اصل ثبات وحدت شخصی موجود در همه اطوار و مراتب مختلف، نفس در عین وحدت، کثیر است، لذا جامع همه کثرات و همه عوالم است. مطابق این اصل، نفس انسان در عالم آخرت، جامع صورتهای مختلف خواهد بود که ارتقای وجودی بیشتر آن، سبب احاطه بیشتر نسبت به صورتهای مجرد خواهد شد. نتیجه دیگر اینکه، نفس انسان بعنوان موجود دارای وحدت، گاهی محتاج به ماده و عوارض مادی است و گاهی بواسطه استکمال وجودی، نیازمند ماده نیست. وحدت نفس موجب میشود احساس، تخیل، توهم و تعقل نفس، نسبت به لذت و ألم که از صورت اعمال و ملکات و معانی بدست می‌آید، در خود نفس باشد و در عالم آخرت، بهشت و جهنم که همان صورتهای و لذتها و ألمها هستند، چیزی بیرون از نفس نباشند.

۷. بر اساس اصل هفتم، یعنی «تشخیص و هویت بدن به نفس انسان»، بدن عنصری و مادی هویت و تشخیص انسان را شکل نمیدهد، بنابراین معاد با نفس انسان تحقق پیدا میکند. اما بدلیل عدم تجرد کامل برخی از نفوس و باقی ماندن در تجرد مثالی، آنها همراه با بدنی متناسب با عالم مثال خواهند بود. نتایجی که ملاصدرا بر این اصل مترتب کرده عبارتند از: حشر بعضی از نفوس انسانها به صورت حیوانات، عدم زوال شخصیت انسان با تجرد از ماده و بدن، حفظ وحدت شخصی انسان هنگام تجرد و نیز هنگام تعلق به بدن.

۸. در بین اصول معادشناختی، تجرد قوه خیال و

همراهی آن با نفس انسان بعد از مفارقت از بدن، موجب تخیل بدن دنیوی در عالم قبر، ایجاد صورتها و موجودات عالم آخرت و لذت و ألم اخروی میگردد. مجرد قوه خیال این امکان را به نفس میدهد که پس از قطع تعلق نفس به بدن، همراه نفس بوده و با این قوه به تخیل بدن دنیوی و امور جسمانی در عالم قبر بپردازد. نفس انسان بکمک این قوه در خواب هم میتواند بدن دنیوی را تخیل کند. مجرد قوه خیال و همراهی آن با نفس، مصحح وجود همه نفوس انسانی، اعم از نفوس متوسط، عوام و کودکان، در عالم آخرت است (همو، ۱۳۸۹ ج: ۲۴۶).

نتیجه مهم دیگری که از مجرد و حضور قوه خیال در آخرت بدست می‌آید، تبیین فلسفی لذتها و دردهای جسمانی در عالم آخرت است. لذت و درد امری خارج از صورتهای ادراکی نبوده و با حواس ظاهری قابل ادراک نیست، بلکه از اموری است که با حواس باطنی اخروی ادراک میشوند (همو، ۱۳۸۲ الف: ۴۸).

۹. نتیجه قیام صدور صور خیالی به نفس در معاد جسمانی آنست که بهشت و جهنم چیزی غیر از صورتهای ادراکی و لذات و آلام مترتب بر آن نیست و این صورتهای قیام صدور به نفس داشته و در عالم نفس تحقق دارند (همان: ۴۵۷)؛ از همین روی، بهشت و جهنم در عالم نفس تحقق دارند. با قیام صدور صورتهای خیالی به نفس، هر چیزی که انسان بخواهد و اراده کند، در همان لحظه تحقق پیدا میکند (همو، ۱۳۸۹ ج: ۳۷۶). همچنین میتوان به دائمی بودن و خلود عالم آخرت و همیشگی بودن نعمتها حکم کرد (همو، ۱۳۸۹ ب: ۱۱۱). براساس این اصل، صورتهای فعل نفس و در عالم نفس بوده و برای نفس حضور دارند و صرف اراده نفس موجب تحقق

آنها میشود. بنابراین، نعمتها و عذابها بر آمده از نفس و در عالم نفس خواهند بود.

۱۰. نتیجه اصل دهم آنست که نفس هم در دنیا و هم در عالم آخرت، بواسطه قوه خیال مشاهده میکند، به این معنا که در عالم آخرت تخیل، احساس و مشاهده امری واحد میگردند (همو، ۱۳۸۲ الف: ۲۶۸). همچنین در دنیا بین تخیل و مشاهده حسی تفاوت وجود دارد اما در آخرت بین ابصار و تخیل تفاوتی نیست. در عالم آخرت بسبب عدم تعلق نفس به بدن و اتحاد قوا، نفس با قوه خیال میبیند و احساس میکند. این اتحاد موجب وحدت بین صفات نفس مانند قدرت، علم و اراده با نفس میگردد و ادراک خواسته‌های نفسانی همان قدرت بر ایجاد آنها، و قدرت بر ایجاد همان وجود و حضور آنها برای نفس خواهد بود.

۱۱. نتیجه‌یی که بر اصل ایجاد صور مقرداری بدون مشارکت ماده، مترتب میشود اینست که تحقق صورتهای مجرد در عالم آخرت بواسطه قوه مصوره نفس و خیال بصرف جهات فاعلی بوده (همو، ۱۳۸۶: ۱۰۹۳/۲) و در تحقق آن صورتهای به جهت قابلی نیاز نیست. از اینرو عوارض مادی در این موجودات، مانند تراحم نعمتها و بهشتهای انسانها با یکدیگر منتفی خواهد بود (همو، ۱۳۸۱ ب: ۶۶۰/۲). همچنین دستیابی به نعمتها و خواسته‌های نفسانی در آخرت بدون زحمت و به مجرد اراده و خواست فاعل است و این درخواستها، خستگی صاحب آن را در پی نخواهد داشت (همو، ۱۳۸۹ ج: ۲۳۲؛ همو، ۱۳۸۶: ۱۰۹۳/۲).

۱۲. نتیجه اصل منشأ آثار خارجی بودن تصورات، خلیقات و ملکات نفسانی آنست که تصورات و ملکات در عالم آخرت، همانند دنیا، دارای آثار خارجی بوده و ظهور و بروز صورتهای مجرد صاحب

ملکه در عالم آخرت، لذت یا ألم برای نفس خواهد بود و تجسم اعمال در آخرت با همین اصل تبیین می‌گردد (همو، ۱۳۹۱: ۳۸۶؛ همو، ۱۳۸۱: ۲/ ۷۷۴).

با توجه به این اصل که ثواب و عقاب نتیجه اعمال است، میتوان گفت بهشت و جهنم در درون انسان است، گرچه انسان در دنیا آنها را، با وجود آنکه در دار دنیا موجودند، مشاهده نمی‌کند و صرفاً در عالم آخرت ظهور و بروز پیدا میکنند (همو، ۱۳۸۱: ۲/ ۶۵۲؛ همو، ۱۳۸۹: ۳۰۰).

نتیجه دیگر این اصل، تبیین خلود انسان در بهشت یا جهنم است. رسوخ ملکات در نفس و جداناپذیری آنها از نفس، موجب خلود در بهشت یا جهنم میشود. از دیگر نتایج مهم این اصل آنست که برای عذابها نمیتوان منتقم خارجی فرض کرد. عذابهایی که در آخرت به گناهکاران میرسد، انتقام خداوند از آنان نیست که منتقمی بیرونی و مباین با نفس انسان باشد، چراکه عذابها اموری خارج از ذات و صفات انسانها نیستند (همو، ۱۳۸۹: ۱۱۱). تکرار عمل مبتنی بر تصور و تخیل صورت آن عمل است. با انجام مکرر هر عملی، قوه خیال صورت متناسب با آن را ایجاد میکند، بگونه‌یی که با تکرار عمل، صورتهای بعدی با شدت وجودی بیشتر تحقق یافته و در نفس رسوخ پیدا میکنند و در عالم آخرت، از ملکه راسخ در نفس، صورت متناسب با آن صادر می‌گردد.

۱۳. نتیجه اصل «فقر ذاتی، منشأ تعلق نفس به بدن»، اینست که بدن اخروی از ماده عنصری تشکیل نشده و به همین علت عوارض بدن مادی را نیز ندارد (همو، ۱۳۹۱: ۳۳۲). از آنجا که بدن اخروی بدون جهت قابلی تحقق پیدا کرده، لذا نفوس با بدنهای اخروی، از نظر تأثیر و قدرت، نسبت به نفوس متعلق به ماده، در مرتبه بالاتری قرار دارند (همو، ۱۳۸۱:

۲/ ۶۵۵).

نتیجه دیگر آنکه بدن اخروی از نظر وجودی، مقدم بر نفس نیست بلکه آن دو معیت وجودی دارند (همو، ۱۳۸۲: الف: ۴۵). ملاصدرا در این اصل نیاز نفوس در عالم دنیا و نفوس ناقص در عالم آخرت به بدن را تبیین میکند. وجه نیاز نفوس به بدن نقص ذاتی آنها است و در صورت رفع نقص ذاتی و رسیدن به مرتبه عقل، نفس بین نیاز از بدن خواهد بود. میتوان نتیجه گرفت که معاد جسمانی و نیاز نفس به بدن اخروی برای نفوس ناقص بوده و نفوس کامل نیازی به اثبات معاد جسمانی و بدن اخروی ندارند، زیرا وجه نیاز به بدن – چه دنیوی و چه اخروی – عدم تجرد تام نفس انسان است.

۱۴. بر اساس اصل چهاردهم که برآمده از اصل تشکیک است، انسان دارای سه نشئه وجودی است: انسان طبیعی، انسان اخروی و انسان عقلی. نفس انسان تنها موجودی است که میتواند با حفظ وحدت شخصی، در این عوالم، از وجود مادی تا وجود عقلی، سیر کند. ملاصدرا با اثبات نشئه تجرد مثالی، وجود عالم آخرت و معاد جسمانی را اثبات کرد و همچون حکمای مشاء در اثبات معاد جسمانی با اشکال مواجه نشد. عوالم وجودی مترتب بر هم، بلحاظ وجودی شدت و ضعف دارند، بگونه‌یی که عالم دنیا ثبات و بقا ندارد، اما عالم مثال و عقل دارای ثبات و قرار بوده و زائل شدنی نیستند (همو، ۱۳۸۹: ج: ۱۹۲). در نتیجه، عالم آخرت مرتبه شدید عالم وجود است و نفس انسان هم با حرکت وجودی خود، ارتقا یافته و به عالم آخرت راه می‌یابد.

۱۵. نتیجه اصل استکمال نفس با مرگ، آنست که با رسیدن زمان مرگ، نفس استکمال و استقلال جوهری پیدا میکند. این استکمال و استقلال

وجودی، با شقاوت و عذاب برخی از نفوس ناسازگار نبوده و حتی آن را تأکید میکند، چراکه ارتقای وجودی و خروج نفس از بدن موجب شدت ادراک آلام می‌گردد (همان: ۱۹۵). این اصل، مرگ را چیزی غیر از ادامه حرکت وجودی نفس و انتقال آن به عالم آخرت نمیداند. در این حرکت، با تبدیل وجود انسان به نحوه دیگری از وجود، تعلق نفس به بدن دنیوی از بین رفته و به بدن اخروی تعلق پیدا میکند.

با جمع‌بندی مطالب مذکور، بنظر میرسد نتایج اصول معاد جسمانی با یکدیگر متناقض نبوده و حداقل انسجامی ضعیف دارند. البته با دقت در برخی از نتایج روشن می‌گردد که برخی از آنها فرع نتیجه دیگر و برآمده از آن است و لذا آن نتایج، همانند خود اصول معاد جسمانی، انسجامی قوی دارند.

همچنانکه پیشتر اشاره شد، برخی از اصول معادشناختی، نتیجه تطبیق اصول هستی‌شناختی بر اصول انسان‌شناختی است. بنابراین، نتایج این اصول، مانند خود اصول، با اصول هستی‌شناختی و نتایج آنها ناسازگار نبوده و در انسجام با یکدیگر هستند. نتایج اصول هستی‌شناختی هم نسبت به هم انسجام دارند، چراکه خود این اصول با هم انسجام داشته و حتی برخی از آنها مبانی اثبات سایر اصول هستی‌شناختی محسوب میشوند؛ مانند اصالت وجود که از مبانی تشخیص وجود، تشکیک در وجود و حرکت جوهری است. تشخیص و تشکیک در وجود نیز از مبانی حرکت جوهری بوده و اصل «صورت، عامل شیئیت شیء» هم مبتنی بر اصالت وجود، تشکیک وجود و حرکت جوهری است.

نتایج تجرد قوه خیال بعنوان اصلی انسان‌شناختی، با نتایج سایر اصول انسجام دارند، چراکه برخی از مبانی اصول پیشین، مانند اصالت وجود، تشکیک

در وجود و حرکت جوهری مبانی اثبات تجرد قوه خیال و نتایج آن هستند. نتایج اصل نهم، دهم و یازدهم بدلیل اینکه از فروعات تجرد قوه خیال محسوب میشوند، نسبت به آن ناسازگاری ندارند. آثار خارجی داشتن ملکات و تصورات با تجرد قوه خیال و قیام صدوری و اتحاد عاقل و معقول به اثبات میرسد و با نتایج آن اصول در انسجام است.

نتیجه اصل سیزدهم (فقر ذاتی، منشأ تعلق نفس به بدن) نسبت به سایر اصول انسجام دارد. دو اصل آخر برآمده از اصل تشکیک و حرکت جوهری است و نتایج آنها با نتایج آن دو اصل انسجام دارد.

اصول هستی‌شناختی و انسان‌شناختی نتایج زیر را در پی خواهند داشت: وجود انسان متشخص دارای تشکیک، اصالت دارد و این وجود دارای حرکت جوهری بوده و شیئیت آن به صورت (نفس) است. وجود انسان در عین کثرت مراتب، دارای وحدت و بساطت بوده و هویت آن وجود و بدنش، به نفس است. این انسان دارای قوه خیال مجرد بوده و صورتهای خیالی قائم به نفس اوست. همچنین ملکات و تصوراتش دارای آثار خارجی بوده و با مرگ به استکمال و استقلال وجودی میرسد. انسان در عالم آخرت با ملکات نفسانی خود که بدن اخروی او را شکل میدهد، صورتهایی را ایجاد کرده و لذت و ألم متناسب را خواهد دید. ایجاد این صورتهای نیازمند به ماده و جهات قابلی نبوده و فاقد عوارض مادی هستند.

ارزیابی انسجام اصول و نتایج

برخی از شارحان حکمت متعالیه و محققان، به نظریه معاد جسمانی ملاصدرا انتقاد دارند. برخی از این نقدها به ناسازگاری این نظریه با آیات و روایات

پرداخته، برخی دیگر متوجه مبانی این نظریه شده و برخی نیز به عدم سازگاری نتایج حاصل از مقدمات اشاره کرده‌اند. نگارندگان درصدد پاسخگویی به اشکالات وارد بر معاد جسمانی مورد ادعای ملاصدرا نبوده بلکه صرفاً به ابهامات در باب اصول و نتایج میپردازند. در همین راستا بنظر میرسد ملاصدرا به برخی از اصول فلسفی در بین اصول معاد اشاره نکرده است، حال آنکه طرح آنها برای اثبات سایر اصول و نتایج ضرورت دارد. همچنین در نتایج بدست آمده ابهامات و ناسازگاریهایی بچشم میخورد و تکرار برخی از اصول موجب طولانیتر شدن مسیر اثبات معاد جسمانی میشود.

برخی از مبانی‌یی که توجه به آن یا ذکر آن در مسیر اثبات معاد جسمانی ضروری بنظر میرسند، عبارتند از:

الف) تجرد قوه خیال بعنوان مدرک جزئیات، یکی از اصول معادشناختی قرار گرفته است در حالیکه طبق تصریحات ملاصدرا، قوه خیال قوه‌یی است که شأن آن حفظ است نه درک. بنابراین تجرد قوه خیال بتنهایی نمیتواند اصل معادشناختی باشد بلکه باید در کنار حس مشترک که قوه‌یی مدرک است، قرار گیرد؛ «قوة الخيال و يقال لها المصورة هي قوة يحفظ بها الصورة الموجودة في الباطن» (همو، ۱۳۸۳: ۲۵۱).

همچنین ملاصدرا بین قوه خیال و قوه متخیله تفکیک قائل نشده و در برخی موارد، آن دو را بجای هم بکار برده (همو، ۳۲۶: ۱۳۹۱) و نقش قوه متخیله را اختراع صورتهای خیالی دانسته است (همو، ۱۳۸۱: ۷۰۳ / ۲). این در حالی است که قوه خیال قوه‌یی است که نقش حفظ صورتهای بر عهده دارد و قوه متخیله قوه‌یی متصرف است (همو، ۱۳۸۳: ۲۵۴). او حتی در برخی موارد بجای قوه خیال قوه

وهمیه را بکار برده است (همو، ۱۳۸۱: ۶۷۹ / ۲).
ب) آنچه موجب تمایز بدن اخروی اثبات شده توسط ملاصدرا و سایر فلاسفه است، جسمانی بودن آن بدن است؛ ملاصدرا بدن اخروی را مانند بدن دنیوی دارای جسم میداند، بر خلاف ابن سینا که اساساً معاد را جسمانی نمیداند یا شیخ اشراق که به بدن مثالی قائل است. به همین دلیل این مسئله باید در بین اصول بنوعی نشان داده شود که بدن اخروی، بدنی جسمانی است نه صرفاً مثالی. البته منظور ملاصدرا از جسم، ماده نیست بلکه در عالم آخرت، به وجود جسم اخروی قائل میشود. بنظر میرسد در مورد حقیقت جسم، باید اصل مستقلى در بین اصول وجود داشته باشد تا بین بدن مثالی و اخروی تمایز بگذارد. ملاصدرا مبانی این مسئله را بیان کرده اما بصورت منقح و تفصیلی به آن پرداخته است.

برخی از اشکالات وارد بر معاد جسمانی ملاصدرا نیز از همین ناحیه است که جسم بودن بدن اخروی در بین اصول و نتایج بدرستی نشان داده نشده است. آشتیانی در شرح خود بر زاد المسافر میگوید: برخی از فلاسفه چون جسم را دائماً قائم به ماده دانسته و گمان کرده‌اند اگر ماده را از جسم سلب نمایند، جسمی وجود نخواهد داشت و از جسم، جسم دنیوی فهمیده‌اند، در اثبات حشر اجساد متحیر شده‌اند (همو، ۱۳۸۱ الف: ۹۳).

ج) ملاصدرا در اثبات تشکیک در وجود، از مسئله بساطت وجود بهره برده است. اثبات بساطت وجود انسان و جریان تشکیک در آن نیز متفرع بر اثبات بساطت وجود است. همچنین فرض قوای متعدد برای انسان و مراتب مختلف برای نفس، با فرض بساطت آن امکانپذیر خواهد بود (همو، ۱۳۸۳: ۷۶).

در بین اصول معادشناختی، اصل بساطت وجود، اصل مستقلی در کنار اصالت وجود و تشکیک در وجود قرار داده نشده است، اما ملاصدرا با توجه به بساطت وجود، به اثبات تشکیک میپردازد؛ تشکیک در وجود منوط به پذیرش بساطت وجود است و بدون آن نمیتوان تشکیک را اثبات کرد. در تشکیک وجودی، با تأکید بر این مسئله که وجودات با آنکه کثرت دارند اما نمیتوانند متباین باشند و باید به وحدتی بازگردند، به اثبات این اصل پرداخته میشود، یعنی حقیقت وجود باید بسیط باشد (همو، ۱۳۸۳ الف: ۶۰).

آنچه در تشکیک ضرورت دارد اینست که «ما به الامتیاز عین ما به الاشتراک» باشد و این عینیت جز از ناحیه بساطت وجود امکانپذیر نیست (سبزواری، ۱۴۱۶: ۱۱۰). در وجودهای مشکک، امتیاز بین وجود کامل و ناقص، به تمام ذات یا بعض ذات نیست، چراکه این نوع تباین در وجود بسیط راه ندارد، بلکه تباین در این وجودها بصورت تشکیکی، به تمام ذات بسیط است. ملاصدرا در اسفار، در بحث «أن الوجودات هویات بسیطة» و در آثار دیگر ذیل بحث اصالت وجود، به این بحث اشاره کرده (ملاصدرا، ۱۳۹۱: ۱۰؛ همو، ۱۳۸۹: ۳۶۲؛ همو، ۱۳۸۱ الف: ۱۸) و استدلالی برای بسیط بودن وجود، در قالب یک قیاس استثنایی ذکر کرده است (همو، ۱۳۸۳ الف: ۶۰). بنابراین بساطت وجود، از مبانی تشکیک در وجود و بتبع آن، تشکیک در وجود نفس انسان است. از همین روی، اثبات مراتب متفاوت نفس و جامعیت آن نسبت به همه ادراکات و همه قوا، مبتنی بر مسئله بساطت در وجود و نفس انسان است.

د) مسئله اتحاد عاقل و معقول از جمله مسائلی است که در اثبات برخی از اصول، مانند حرکت

جوهری، مجرد قوه خیال و فروعات آن، و نیز اثبات اصل چهاردهم نقش مهمی دارد. این مسئله در تبیین برخی از این همین اصول مورد توجه ملاصدرا نیز بوده اما جزو اصول معادشناختی قرار نگرفته است. ارتقا و تشدید وجودی نفس با دستیابی به صورتهای مجرد و اتحاد با آنها حاصل میشود، در نتیجه حرکت جوهری نفس، مبتنی بر ادراکات انسان و اتحاد نفس با آنهاست.

از نظر ملاصدرا بر اساس اتحاد عاقل و معقول (همو، ۱۳۸۳ ب: ۴۸۳)، صورتهای خیالی مجرد دارند و چون مدرک این صورتهای با آنها اتحاد دارد، پس قوه خیال بعنوان مدرک صور، مجرد خیالی دارد. همچنین لازمه صدور این صورتهای از خیال، مدرک بودن آنها توسط نفس و قوه خیال است که ادراک مبتنی بر اتحاد عاقل و معقول است. بنابراین لازم است اصل اتحاد عاقل و معقول بعنوان یکی از اصول معرفتشناختی معاد جسمانی ذکر گردد.

اگر وجه عدم ذکر این اصل در بین اصول معادشناختی، عدم تأثیر مستقیم آن در اثبات معاد جسمانی باشد، باید گفت برخی از اصول مذکور - مانند اصالت وجود و تشکیک در وجود - نیز تأثیری مستقیم در اثبات معاد جسمانی ندارند، گرچه مبنای اصول دیگر قرار گرفته و از آن جهت در اثبات معاد نقشی اساسی دارند.

ه) مسئله «جسمانية الحدوث و روحانية البقاء بودن نفس» از جمله مسایل بنیادین در اثبات معاد جسمانی است. اثبات اینکه «نیاز نفس به بدن همیشگی نیست» وابسته به این مسئله است، به این معنا که نفس در مقطعی بدن عنصری را رها کرده و به بدن مثالی و اخروی تعلق پیدا میکند و ممکن است حتی برخی از نفوس که به فعلیت تام میرسند،

بدن مثالی را نیز رها کنند:

و بالجمله، لما كانت أفراد الإنسان منذ حدوثها و تكوّنها في التجدد الوجودي و الاشتداد الجوهری و التوجه الغریزی إلى الدار الآخرة، ثمّ إلى الحضرة القدسیّة، فلا بدّ - من هذا التحوّل الذاتى و الاشتداد الجوهری - أن یصل إلى حدّ من حدود الوجود، ینفصل عن هذا البدن الدنیوی الطبیعی، و یستغنى عنه مكتملاً بذاته دون حاجة إلى ما تحلّه بتمامه أو ببعض قواه، فیتبدّل بوجوده الدنیوی المادى إلى وجوده الأخرى (همو، ۱۳۸۲ الف، ۱۱۳).

و) اشکال دیگر در باب اصول، عدم تفکیک بین اصول هستی‌شناختی و انسان‌شناختی و نیز عدم رعایت تقدم و تأخر در چینش آنهاست، تا آنجا که این امر برخی از محققان را واداشته تا توجیهاتی را برای چینش اصول از سوی ملاصدرا ذکر کنند (پویان، ۱۳۸۸: ۲۳). همچنین تکرار برخی از اصول بصورت ذکر خاص بعد از عام مانند فروعات مجرد خیال بعد از اصل مجرد خیال، یا فرع بعد از اصل مانند اصل تشخیص بعد از اصالت وجود، توجیه آنها را با مشکل مواجه می‌سازد.

ملاصدرا در هفت اثر خود (زاد المسافر، أسفار، مبدا و معاد، الشواهد الربوبیة، تفسیر القرآن، الحکمة العرشية و مفاتیح الغیب) به مسئله معاد جسمانی توجهی ویژه داشته و با ذکر اصولی آن را به اثبات رسانده است. در هر یک از این آثار، برخی از اصول بعینه تکرار شده و برخی دیگر در بعضی از آثار ذکر شده و در دیگر آثار ذکری از آنها به میان نیامده است، چنانکه برخی اصول هم صرفاً در یک اثر بعنوان اصل معادشناختی معرفی شده‌اند. این امر زمانی که هدف، اثبات معاد جسمانی از سوی یک مؤلف است، چندان

قابل توجیه نیست. ممکن است بتوان بین دو اثر ملاصدرا که در یکی اصول به تفصیل بیان شده و در دیگری به اجمال، این اشکال را نادیده گرفت، اما در آثاری که اصولی متفاوت با سایر آثار، مورد استفاده قرار گرفته است، اشکال همچنان باقی خواهد ماند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

با بررسی اصول معادشناختی پانزده‌گانه ملاصدرا، میتوان انسجام بین این اصول را کشف کرد. پژوهش حاضر نشان می‌دهد که انسجام بین اصول و نیز انسجام برخی از نتایج اصول، از نوع انسجام قوی است و در بین برخی دیگر از نتایج میتوان دستکم انسجام ضعیف، بمعنای سازگاری و متناقض نبودن آنها نسبت به هم، را بدست آورد. از آنجا که اثبات هر یک از اصول معادشناختی، متوقف بر اصول قبلی بوده و هر یک از اصول پیشین نیز جزو مبانی اصول بعدی قرار می‌گیرند، ناسازگاری بین آنها وجود نداشته و حتی رابطه استلزام منطقی بین آنها برقرار است که این خود تأمین‌کننده انسجامی قوی بین اصول معادشناختی محسوب می‌گردد. البته برخی از مبانی، مانند مسئله اتحاد عاقل و معقول، مسئله جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء بودن نفس و بساطت وجود، با آنکه برای اثبات دیگر اصول و نیز اثبات معاد جسمانی ضروری هستند، اما بعنوان اصلی مستقل، مورد توجه قرار نگرفته‌اند. با کشف مبانی اصول معاد جسمانی میتوان به برخی از اصول ضروری و پایه‌یی برای اثبات معاد جسمانی رسید که بدون آنها نمیتوان به اثبات معاد جسمانی پرداخت. این اصول عبارتند از: «حرکت جوهری»، «صورت، عامل شیثیت مرکب» و «تجرد قوه خیال».

پی نوشتها

۱. انسجام‌گرایی (Coherentism) یکی از نظریات مربوط به صدق و توجیه در معرفت‌شناسی است.
۲. «لو لم يكن الوجود موجوداً، لم يوجد شيء من الأشياء، وبطلان التالي يوجب بطلان المقدم. بيان الملازمة انّ الماهية اذا اعتبرت بذاتها مجردة عن الوجود، فهي معدومة... كل من راجع وجدانه يعلم يقيناً انه اذا لم تكن الماهية متحدة بالوجود - كما هو عندنا - ولا معروضة له - كما اشتهر بين المشائين - ولا عارضة له - كما عليه طائفة من الصوفية - فلم يصح كونها موجودة بوجه، فان انضمام معدوم بمعدوم غير معقول؛ و أيضاً انضمام مفهوم بمفهوم من غير وجود أحدهما، أو عروضة للآخر، أو وجودهما، أو عروضة لثالث، غير صحيح أصلاً، فان العقل يحكم بامتناع ذلك».
۳. در حرکت هم وحدت وجود دارد و هم کثرت، و این دو با هم مغایرت ندارند. حرکت، کثیری است در عین واحد، و مستمری است در عین سیلان، و زوال بالقوه‌یی است در عین فعلیت، و موجودی است در عین معدومیت (مطهری، ۱۳۸۳: ۴۰۴/۱۱).
۴. «لما علمت أن المادة لا حقيقة لها أصلاً إلا قوة حقيقة [الحقيقة] و قوة الحقيقة من حيث إنها قوة الحقيقة ليست حقيقة فالعالم عالم بالصورة العالمية لا بمادتها و السرير سرير بهيئته المخصوصة لا بخشيته و الإنسان إنسان بنفسه المدبرة لا ببدنه و الموجود موجود بوجوده».
۵. «الصور النوعية هي محض الوجودات الخاصة للجسمانيات و الوجود بما هو وجود ليس بجوهر و لا عرض و ذلك لما أشرنا إلى أن فصول الجواهر متحدة الماهية في المركبات العينية مع الصور الخارجية و الجنس ليس بجنس لفصله المقسم - بل من لوازمه التي يعمه و غيره».
۶. «فالنفس إذا فارقت البدن و حملت المتخيلة المدركة للصور الجسمانية فلها أن يدرك أموراً جسمانية و يتخيل ذاتها بصورتها الجسمانية».
۷. «و للقوة المتخيلة قدرة على اختراع الصور في هذا

- العالم، إلا أن الصورة المخترعة متخيلة وليست محسوسة و لا منطبعة في القوة الباصرة».
۸. «فإن النفس إذا فارق البدن حملت القوة الوهمية المدركة للمعاني الجزئية بذاتها و للصور الجسمانية باستخدام الخيال و المتخيلة».
 ۹. «كذلك النفس الناطقة التي للإنسان - جامعة مع بساطتها لجميع القوى المدركة و المحركة».

منابع

- اردبیلی، سید عبدالغنی (۱۳۹۲) تقریرات فلسفه امام خمینی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- پویان، مرتضی (۱۳۸۸) معاد جسمانی در حکمت متعالیه، قم: بوستان کتاب.
- بیرمرادی، محمدجواد (۱۳۸۳) «مبانی نظری معاد جسمانی از دیدگاه ملاصدرا»، خردنامه صدرا، شماره ۳۶، ص ۹۳-۷۴.
- حسین زاده، مرتضی؛ کاوندی، سحر؛ جاهد، محسن (۱۳۹۷) «مبنا انسجام‌گرایی وجودی ملاصدرا در باب رکن توجیه»، حکمت معاصر، سال نهم شماره ۱، ص ۱۷۸-۱۵۵.
- دهقانی محمودآبادی، محمدحسین (۱۳۸۹) «ملاصدرا و تحلیل عقلانی معاد جسمانی»، اندیشه دینی، شماره ۳۶، ص ۱۲۴-۱۰۱.
- سبزواری، ملاحادی (۱۴۱۶ق) شرح منظومه، تهران: نشر ناب.
- شمس، منصور (۱۳۹۲) آشنایی با معرفت‌شناسی، تهران: طرح نو.
- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۸۹) اصول فلسفه و روش رئالیسم، به‌مراه پاورقیهای مرتضی مطهری، تهران: صدرا.
- (۱۳۶۳) نه‌ایة الحکمة، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- عارفی، محمداسحاق (۱۳۹۱) «تحلیل و نقد دیدگاه ملاصدرا درباره معاد جسمانی»، آموزه‌های فلسفه اسلامی، شماره ۱۰، ص ۸۰-۵۵.

- کرمانی، علیرضا (۱۳۹۰) «اصول صدرایی در معاد جسمانی»، نقد و نظر، شماره ۶۳، ص ۶۲-۳۲.
- کشفی، عبدالرسول (۱۳۸۳) «فروکاهش (تحویل) نظریه معرفتشناسی مبنای گروی به تلائم»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، شماره ۳۹، ص ۱۴۸-۱۳۱.
- (۱۳۸۵) «دسته بندی نظریه های توجیه معرفتشناختی»، پژوهشنامه فلسفه دین، شماره ۸، ص ۸۸-۶۵.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۳) مجموعه آثار، تهران: صدرا.
- ملاصدرا (۱۳۷۸) المظاهر الإلهية فی أسرار العلوم الکاملية، تصحیح و تحقیق سید محمد خامنه ای، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- (۱۳۸۰) الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۲: تصحیح و تحقیق مقصود محمدی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- (۱۳۸۱ الف) زاد المسافر، تصحیح و شرح سید جلال الدین آشتیانی، قم: بوستان کتاب.
- (۱۳۸۱ ب) المبدأ والمعاد، تصحیح و تحقیق محمد ذبیحی و جعفر شاه نظری، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- (۱۳۸۱ ج) الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۵: تصحیح و تحقیق رضا محمدزاده، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- (۱۳۸۲ الف) الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۹: تصحیح و تحقیق رضا اکبریان، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- (۱۳۸۲ ب) شرح و تعلیقه بر الهیات شفا، تصحیح و تحقیق نجفقلی حبیبی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- (۱۳۸۳ الف) الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۱: تصحیح و تحقیق غلامرضا اعوانی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- (۱۳۸۳ ب) الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۳: تصحیح و تحقیق مقصود محمدی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- (۱۳۸۳ ج) الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۴: تصحیح و تحقیق مقصود محمدی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- (۱۳۸۳ د) الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۸: تصحیح و تحقیق علی اکبر رشاد، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- (۱۳۸۶) مفاتیح الغیب، تصحیح و تحقیق نجفقلی حبیبی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- (۱۳۸۷) رساله فی اتحاد العاقل و المعقول، تصحیح و تحقیق بیوک علیزاده، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- (۱۳۸۹ الف) رساله فی التشخیص، تصحیح و تحقیق محمود یوسف ثانی، در: مجموعه رسائل فلسفی، ج ۱، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- (۱۳۸۹ ب) الحکمة العرشية، تصحیح و تحقیق اصغر دادبه، در: مجموعه رسائل فلسفی، ج ۴، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- (۱۳۸۹ ج) اسرار الآیات و انوار البینات، تصحیح و تحقیق محمد علی جاودان، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- (۱۳۸۹ د) تفسیر القرآن الکریم، ج ۷: تصحیح و تحقیق سید صدرالدین طاهری، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- (۱۳۸۹ هـ) المشاعر، تصحیح و تحقیق مقصود محمدی، در: مجموعه رسائل فلسفی، ج ۴، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- (۱۳۸۹ و) رساله فی شواهد الربوبیه، تصحیح و تحقیق حامد ناجی اصفهانی، در: مجموعه رسائل فلسفی، ج ۱، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- (۱۳۹۱) الشواهد الربوبية فی المناهج السلوکية، تصحیح و تحقیق سید مصطفی محقق داماد، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.